

جنبش کارگری و کارزار وارونه سرمایه آوین

نطفه بندی سرمایه داری یا آنچه که «انباشت بدوی سرمایه» نام گرفت، با رویارویی دو کالای نامتجانس آغاز شد. در یک سو «نیروی کار» و سوی دیگر پول با هویت سرمایه، اما نوظهور، متمایز از اسلاف تجاری، ربائی، سوداگر به دیدار هم شتافتند. دارنده کالای اول، موجودی از همه جا رانده، خلع ید شده که برای زنده ماندن باید کالایش را به فروش می رساند. کالائی که فروشش را، در کار کردن برای غیر ظاهر می ساخت. مالکیتش به مسلوب الحقوق بودن و مسلوب الملكية شدن قفل بود. محصول از دست هشتن هر نوع تملک بود و فروشش با سلب تملک صاحبش به واقعیت می پیوست!! یک طرف داد و ستد بالا کالائی با این مشخصات بود. طرف دیگرش باز هم کالا اما با چهره پول و هویت جدیدی از سرمایه که پیش تر وجود نداشت. از پروسه استثمار کار مزدی سر بیرون نمی آورد. محصول اضافی دهقان، سرو، رعیت، پول حاصل شکار و فروش بردگان، شکار وحشیانه انسانها و فروش پوست سر آنها بود. همان پولی که مارکس به نقل از «اوژیه» مولود با چهره خون پیسه خواند و ظهورش در شکل سرمایه را موجود با مسامات مالا مال از گند و خون نامید. دارنده کالای اول با مؤلفه هائی که گفته شد زیر فشار قهر - قهر اقتصادی - قهر معاش - قهر نیاز به زنده ماندن - آنچه را که داشت در اختیار مالک کالای دوم قرار داد. صاحب کالای اخیر نیز می خرید تا پول سرمایه شده خود را فربه تر، بزرگتر، انبوه تر سازد. همه چیز این داد و ستد از قهر، جبر حکایت می کرد، طوفانی ترین، مشتعل ترین شکل قهر را در زهدان حمل می نمود. از جودش قهر می جوشید، بمب قهر بود که بر هر چه انسانی است فرو می بارید. با همه اینها نامش را «داد و ستد آزاد»!! و سرشار از «انتخاب» و اختیار آزاد» گذاشتند!! نامی که انفجار بمب وارونگی و تحریف را خبر می داد. «برعکس نهند نام زندگی کافور»!!

رابطه خرید و فروش نیروی کار بالید. اما بالیدنش فقط افزایش شمار کارگران و رشد غول اسای حجم و ارزش سرمایه نبود. در سختی، افزایش فشار کار، تشدید فزاینده استثمار کارگر، بیدادگری افزون تر سرمایه دار، ربودن رعب آورتر خواب از چشم کودکان 6 تا 9 سال، طولانی تر شدن روزانه کار زنان باردار، انباشت نجومی تر، تجارت پر رونق تر، بازار داخلی و جهانی گسترده تر، به خون کشیدن هولناک تر اعتراضات کارگری، رقابت سهمگین تر صاحبان سرمایه، ظهور تراست ها، سیادت سرمایه مالی، صدور سرمایه، تقسیم اقتصادی و ارضی دنیا، امپریالیستی شدن سرمایه داری خلاصه نمی گردید. همه این ها بود، اما این بالیدن فرایندی مرکب، ارگانیک، فتیشیستی، وارونه پرداز، فریب آگین داشت. حیرت انگیزترین قدرت بمباران شعور، فکر، شناخت، احساس، ادراک بشر را هم به نمایش در می آورد.

بالیدن و خودگستری رابطه تولید اضافه ارزش سوای همه تحولات اندرونی و تظاهرات بیرونی بالا، در بند، بند وقوع خود اندیشه، سیاست، طبقات، دولت، مدنیت، ملیت، حقوق، قانون، دیپلوماسی، فرهنگ، اخلاق می شد. ارزش های اجتماعی، ملاک های تعریف آزادی، حق، انتخاب، اختیار، تضاد آشتی ناپذیر طبقات، مبارزه طبقاتی می گردید. سرمایه شیئی نیست، یک رابطه اجتماعی است. نمو، شاخ و برگ کشیدن، سرمایه اجتماعی، بین المللی شدنش نیز با همان ماهیت اجتماعی اش عینیت می یابد. در این گذر میلیونها چهره می آراید، پشت هر کدام چهره ها سرشت واقعی، جوهر سرمایه بودندش را حفظ می کند، قدرت می بخشد، هشیارتر، فیلسوف تر، سیاستمدارتر، روانشناس تر، بتواره تر، سیستماتیزه تر، قاهرتر، مشرف تر نماید. فرایند بالندگی خود در یکایک این قلمروها را هر چه ژرف تر، استخوان تر با هستی چرخه تولید و ارزش افزائی اش قفل می زند. قدرت افزون ترش را در توسعه افسانه ای ظرفیتش برای راندن بار بحرانهای سرشتی خود به شیرازه معاش و ارتزاق میلیاردها کارگر جهان، به نمایش می نهد. آگاهتر و هشیارتر شدنش را در انقلابات عظیم

دیجیتال، تولید هوش مصنوعی، تبدیل دستاوردهای دانش بشری، تبدیل کار مرده متر اکم انسانی به سلاح ارتقاء افسانه ای بازدهی کار زنده و تشدید سرطانی استثمار کارگر پی می گیرد. استیلای غول آسای جهانشمولش را در نقش بازی سرمایه مالی، بازار بورس بین المللی، یک کاسه سازی تریلیاردها دلار سرمایه واقعی و مجازی، به خدمت گیری کل این کارکردها برای تقلیل فشار بحرانه‌ها، کاهش هر چه رعب آورتر کار لازم و بالابردن طغیان آمیز کار اضافی میلیاردها کارگر لباس واقعیت می پوشاند. سرمایه در رویه های پرتنوع انکشافش، ماهیت خود را مقلوب و متضاد به نمایش می آرد. واقعیتها را باژگون القاء می کند. باژگونه سازیها را حصار «حقانیت»!!، سلاح ماندگاری خود می نماید، ساز و برگ شستشوی مغزی و سرمایه آویزی شعور کارگر می کند. «قانون» می شود، بر و بحر، اعماق کومه ها، بیرون و اندرون زندگی کارگران را از قانون آکنده می سازد، بشریت را به تنفس قانون مجبور می سازد. در سلول، سلول وجود آمدها بذر قانون می کارد، می پرورد. با این قانون آفرینی ها، وجودش را نماد نظم خلقت، استثمارگری سبانه اش را دریای رحمت، نسل کشی و هولوکاستش را «آهوی ضامن» سعادت و سلامت بشر، جنگش بر ای سهم کهکشانی اضافه ارزشها و خارج سازی آنها از جنگال وحوش رقیب، شریک را «رقابت ازاد»، کلید شکوفائی صنعت، دانش، تکنیک، اندیشه، تدبیر، خلاقیت انسانی جا می اندازد!!، عین همین سناریوی سیاه فریب را در مورد دموکراسی، حق، آزادی، انتخاب، اختیار، سیاست، اخلاق، فرهنگ، فکر، باور، انتظار، آرمان یا هر مفهوم اجتماعی دیگر اعمال می کند.

هیاهوی «حق» راه می اندازد. فروش نیروی کار و دستیابی حقارت آمیز کارگر به بهای شبه رایگان این کالا را طلوع آفتاب «حق»، دست اندازی گراز و ار سرمایه دار بر 90 درصد ارزش های آفریده کارگر را تابش هور «حقانیت» جار می زند!!، روایت مجعول حق را بنیاد حقوق سیاسی، مدنی، فردی، اجتماعی، اعتقادی، جنسیتی، قومی، طبقاتی، خمیرمایه کل مرادات و ارتباطات جاری میان انسان ها می نماید!! در مدرسه و دانشگاه و خانه و جاهای دیگر آموزش می دهد، ملاک تربیت می کند، پایه اخلاق، بیش شرط انسان بودن می سازد!! و حشیانه ترین شکل تاریخی استثمار انسان، انفعال مطلق کارگر از کار و تولیدش را سرچشمه جوشان پیشرفت، مدرنیسم، تمدن، اعتلای طلایی جهان انسانی می شناسد، میهر نفس کشیدن هر کارگر علیه این استثمار، علیه تشدید فزاینده قهری و طغیان آمیزش را نقض فاحش «حق»!! ضدیت با «حقوق بشر»، مستوجب بدترین مجازاتها می انگارد، فقر قهری مولود آن را «مُر حقانیت» می شمارد!!، در تمامی سلولهای شعور بشر، بساط و عذاب بر می دارد که جعبه جادوی رأی، «حق» رأی دادن به مشتی مالک سرمایه، مزدور، فیلسوف، اقتصاددان، سیاستگذار، نماینده عقیدتی و فکری سرمایه داری، ترجمان کمال حق و گواه استیلای کامل انسان بر سر نوشت زندگی خویش است!! با این کار سقوط کارگر از حق تعیین سر نوشت تولید، کارش را حق یالایش شده از هر نوع آلاش ناحقی جار می زند!! سرمایه بیرق «آزادی» می افرازد!!، اکسیر حیات، چشمه اعجازش می نامد. خود را آفریدگار و یاسدارش می خواند. زیر همین بیرق مخوف ترین شکل کشتار آزادی، کندن ریشه هر نوع آذیخواهی را شالوده ماندگاری خود می کند، بر هر چه آزادی است شلاق می کشد، سهمگین ترین تعرض به اساس هستی آن را مهر آزادی ناب می کوید!!، بر دگی خفت بار مزدی را، مظهر تمامیت آزادی تصویر می کند. بر سینه فروشنده مفلوک کالای نیروی کار مدال انسان کاملاً آزاد می آویزد!!، بر جدا سازی مطلق کارگر از کارش نشان افتخار انتخاب آزاد نصب می کند!! سرمایه با همه واقعیتهای زندگی بشر چنین می نماید، نمی تواند که نکند، این باژگونه سازی، مهندسی افکار، شستشوی شعور، مسخ اراده، جعل اختیار، قلب حق، تصویر باژگون آزادی، فسیل ساختن شناخت، سنگواره کردن توان تشخیص، کل این وارونه گردانی ها امر قهری، سرشتی تولید سرمایه داری است. نیاز ارزش افزائی، احتیاج بنیادی چرخه بازتولید، خون و خوراک نظم اقتصادی، اجتماعی، مدنی، سیاسی، اجتماعی سرمایه است.

سرمایه در فرایند ایفای این نقش، نهادینه کردن القائاتش، نه فقط چهره خلاف علم، آگاهی سنتزی نمی گیرد که حالت کاملاً معکوس، متضادش را اتخاذ می کند. مشعل دانش می افروزد، جهان هستی را فلسفه باران می کند. آکنده از دانشگاه، انستیتو، مدرسه، مرکز آموزش، آکادمی علوم، کانون تحقیق می نماید. بند، بند کره زمین را نمایشگاه صنعت، تکنیک، پیشرفت علمی، دستاوردهای خیره کننده حکمت انسانی، کلاس درس جامعه شناسی، روانشناسی، اخلاق، اقتصاد، سیاست، حقوق می گرداند. تاریخ را با حیرت انگیزترین انقلابات صنعتی می آراند، هر لحظه اش را با هوش رباترین کشفیات زینت می بخشد. اسرار عالم هستی را نور شناخت می تاباند، حاصل کندوکاوها، کشفیات را آگاهی سکنه زمین می سازد. جهان را با سوزن علم به هم می دوزد. هشت میلیارد سکنه کره خاکی را سر سفره اینترنت به دور هم جمع می کند، با دستاوردهای علم و صنعت بارآوری کار را به سوی بی نهایت می راند، جمعیت میلیاردین ربات ها را با رسالت ارتقاء ظرفیت کار زنده و افزایش انفجاری بارآوری کار وارد چرخه تولید و فرایند سامان پذیری سرمایه می سازد، از دامن تمامی این ترقیات شگرف بهت آور، هوش مصنوعی را ماشین هوش ربای نوع انسان می کند.

فرایند جعل، قلب واقعیت سازی سرمایه نه فقط ظاهر دانش گریز ندارد که در تمامی ذراتش پرچمدار دانش، شعله افروز راه انقلابات بهت آور صنعتی، تکنیکی است. راز پیچیده دنیای هستی نیز همین جا است. سرمایه داری در همان حال که سلسله جنبان پرخروش ترین انقلابات صنعتی، مشعل توسعه فیزیک، شیمی، طب، زمین شناسی، بیولوژی و تمامی شاخه های علوم تجربی، دارویی، پزشکی است، کل فلسفه، حقوق، روانشناسی، مردم شناسی، تاریخ، اقتصاد سیاسی، مدنیت، فرهنگ، اخلاق، همه چیزش شستشوی مغزی انسان است، مهندسی باژگون قدرت تشخیص کارگر است، معماری مقلوب شناخت انسانها است. فاز، فاز تاریخ توسعه سرمایه داری، تاریخ بیگانه سازی فزاینده و لحظه لحظه کارگران از آگاهی زلال طبقاتی، دور ساختن هر چه ژرف تر توده کارگر از شناخت ریشه ای و ارگانیک استثمار خود، کفن و دفن مخوف تر طبقه کارگر در گورستان آفریده های فکری و آموزشهای اعتقادی وارونه پرداز، گمراه ساز، تباه گردان است. هر چه سرمایه دانشمندتر، هشیارتر، خلاق تر، ماشینی تر می شود، کارگر را به لحاظ آگاهی بر استثماری که می شود، جدا بودن از کارش، ساقط بودنش از تعیین سرنوشت زندگی، کار، تولیدش، ابله تر، کم شعورتر، احمق تر می گرداند. هر چه سرمایه زمین و زمان زندگی نفرین شدگان کارگر را عظیم تر دانش باران می نماید، شعورشان را سهمناکتر مین گذاری می کند، امکان تماس آگاهشان با ابعاد استثمار، ریشه فرودستی، سرچشمه فلاکت، ذلت و سیه بختی دامنگیر را دشوارتر، پیچیده تر می سازد. تولیدات فکری سرمایه داری در خانه و محل کار و استثمار کارگران مذهب می گردد، و با شعور کارگران همان می کند که آموزش های کلیسا و کلاس درس فقه های اسلامی می کند.

مخوف ترین، فاجعه بارترین نوع باژگونه سازی سرمایه داری در عرصه کارزار طبقاتی توده کارگر رخ می دهد و بیداد می کند. اینجاست که نمک نیز به تمام و کمال می گندد، به جای گندزدائی، بهداشت، کمک به چالش عفونت ها، خود مهلک ترین سموم، تیر خلاص زندگی می گردد. سرمایه در این چهره جدائی کارگر از کارش و ساقط بودنش از تعیین سرنوشت کار و تولید و زندگی را فقط آخر تاریخ نمی خواند، فقط نظم سیاسی، حقوقی، پلیسی، ایدئولوژیک مبتنی بر مزدگیری را شیرازه زندگی انسان القاء نمی کند. حرف اول الفبای مانیفستش اینجا آنست که نقد ریشه ای مزدگیری خط قرمز هستی بشر است. انتقاد، نمایش نارضائی، سازمانیابی مخالفت حتی اعمال قدرت علیه شکلهای حاکمیتش قابل گفتگو است، اینها می توانند اقلام سیاهه «حقوق»، «آزادی»، «اختیار»، «انتخاب»، «گزینه های آزاد و آزادی گزینش ها» باشند. محل مناقشه واقعی نیستند. حرف اصلی آنست که انتقادات، اعتراضات، نمایش نارضايتها، اعمال قدرت ها، لیست حقوق و آزادی های متناظر با کاربرد و اعمالشان توسط یک خط قرمز مطلق متوقف می گردند. اصل مزدگیری غیرقابل گفتگو، مین گذاری شده است!! سرمایه در این پلاتفرم بسیار صریح و قاطع اعلام می دارد که «جنبش کارگری»،

«سوسیالیسم»!!، «کمونیسم»!! آری، اما کل این ها، تمامی دقایق مرزهایشان را نه کارگران، که خودش تعیین می کند!!.
همه اینها آری، اما فقط با ماهیت اصلاح، تغییر الگوی حکومتی، تعویض شکل مالکیت سرمایه، همین و بس، فراتر از آن ممنوع مطلق است.

به دنبال توضیحات بالا، به ویژه با تأکید بر جوهر مشترک و بنمایه واحد نکاتش، پرسش های اساسی به ذهن هجوم می آرند. اولین آنها این که: اگر سرمایه داری صورتبندی متحدالیه اقتصاد، سیاست، حقوق، مدنیت، فرهنگ، ارزشهای اجتماعی، الگوهای حکومتی، شکل های مالکیت است - که هست - چگونه می توان جنگ معاش، رفاه، امنیت، حقوق انسانی، آزادی های سیاسی، مبارزه برای دارو، درمان، مسکن، ضد گرسنگی، تبعیضات جنسیتی، آلودگیهای زیست محیطی، کار کودک را از جنگ علیه موجودیت سرمایه داری جدا نمود؟؟؟! چرا باید این دو را از هم مجزا انگاشت؟؟!
مگر جامعه مدنی در تمامیت اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی، اخلاقی، اعتقادی، اجتماعی خود چیزی فراتر از سرمایه انکشاف یافته، شاخ و برگ کشیده، با این چهره ها، مؤسسات، مناسبات، مرادفات، موازین است؟؟؟! مگر دولت به معنای اعم خود سرمایه تشخص یافته در ساختار قدرت سیاسی، برنامه ریزی اقتصادی، مدیریت مدنی، فرهنگی، اعتقادی، قانونگزاری، دستگاههای نظم، سرکوب و اعمال قهر اقتصادی، پلیسی، نظامی، امنیتی نیست؟؟؟! اگر چنین است که جز این نیست، پس دور ساختن سرمایه داری از تیررس مستقیم پیکار توده های کارگر و راه اندازی علم و کتل فریب دموکراسی، جنبش مدنی، «عدالت اجتماعی» «آزادیخواهی»!!، «ضد تبعیض»!! «ضد آلودگی محیط زیست»!!، «ضد کار کودک» یعنی چه؟؟؟! اگر گرسنگی، بی سرپناهی، کار خانگی چند شیفی بدون بهای بازتولید نیروی کار، اجبار فروش کودک، اعضای بدن، آپارتاید جنسیتی محصول بلافصل استیلاي کار مزدی است، چرا باید زیر بیرق قبول حقانیت!! بردگی مزدی، از کندن ریشه گرسنگی، تبعیضات، آوارگی، بی خانمانی، محو محرومیت از دارو، درمان سخن راند؟؟؟! اگر سرمایه است که در دفاع از کیان هستی اش، هر اعتراض ضد کار مزدی را در هم می کوبد، و جبب به جبب جامعه را پادگان نظامی، پاسگاه پلیس، شبکه های اطلاعاتی، دستگاههای سرکوب، زندان، شکنجه، میدان تیر می کند، معنای پهن کردن بساط نذر و نیاز در بارگاه قدرت این دیو کشتار و تکدی آزادی، حقوق انسانی، عدالت اجتماعی، رفع تبعیضات چه می باشد؟؟!!

خودفریبی و فریبکاری، افراشتن بیرق آزادی انسان و تبدیل جهان به قربانگاه نسل بعد از نسل میلیاردها کارگر در آستان قوام سرمایه داری حدی دارد، اما همه شواهد بانگ می زند که طیف طویل اپوزیسیون های چپ نمای بورژوازی همراه با شعورباختگان پرشمار دموکراسی آویز کارگر، عزم جزم دارند این مرز را تا منتهی الیه تاریخ زندگی بشر بسط دهند و پا برجا نگه دارند!! کل آنچه در طول 100 سال و چند دهه اخیر، در سطح بین المللی، تحت نام جنبش کارگری، مبارزات کارگران، شورش ها، قیام ها و انقلابات طبقه کارگر انجام گرفته است، هیچ بارقه ای، رنگی، نشانی از سرمایه ستیزی رادیکال، آگاه، نقشه مند، استخواندار، شورائی و ضد کار مزدی این طبقه نداشته است. برگ، برگ این تاریخ طولانی، حتی در تفتیده ترین لحظاتش، در دقایقی که عالم را از «کمونیسم»!!، «رهائی»، «پایان استثمار»!! به هم می دوخته است سوای اصلاح طلبی، تغییر الگوی حکومتی، تعویض شکل مالکیت سرمایه داری، دورتر شدن از میدان واقعی جنگ طبقاتی به سود ماندگارسازی سرمایه داری چیز دیگری نبوده است!! در هیچ دوره ای از عمر بشر، پویه پیکار فرودستان، استثمارشوندگان مانند این دوره سرمایه داری به کجراه نرفته و تا این حد مقلوب، مجعول، باژگون، مخدوش نبوده است. بورژوازی به طور خاص بخش چپ نمای بین المللی اش در این گذر سنگ تمام گذشته است، افسونکارترین نقش را بازی کرده است، فراموش نکنیم که «نفیرها همه از شه، ولو از حلقوم عبدالله» بود!! آنچه این جناح بورژوازی یا رفرمیسم درون جنبش کارگری انجام داده سوای آموزه های طبیعی سرمایه چیز دیگری نبوده است. میلیاردها کارگر

نسل بعد از نسل، در تاریکی زار اصلاحات، تغییر الگوی حکومتی، دموکراتیزاسیون، سکولاریزاسیون، مدرنیزاسیون سرمایه داری، دستیابی به حقوق!!، آزادی!!، برابری جنسیتی!!، عدالت اجتماعی!!، رفاه!!، امنیت!! نسخه پیچی سرمایه فرسوده اند، تباه شده اند، شکار ارتش های شعورکش و بمبهای شستشوی مغزی سرمایه شده اند، همزمان همین کارها، کارزارها، برهوت چرخ ها، را «مبارزه طبقاتی»!! و جنبش کارگری، مبارزه علیه سرمایه داری نام نهاده اند!! اگر این فاجعه بارترین تحریف در تاریخ زندگی انسان نیست پس چه نام دیگری برایش قابل ابداع و اطلاق است؟؟!!

خشت کج بنا، دیوار تا ثریا معوج

«کارگر با کارگرشدنش مبارزه خود را آغاز کرد». هم کارگر شدن، هم مبارزه قهر زندگی او بود. اما میان این دو قهر تفاوت فاحش وجود دارد. قهر اول برای یک دوره مهم تاریخی غیرقابل گریز بوده است. قهر دوم چنین نیست، میدان دخالت، اثرگذاری، جهتگیری های متضاد است. مبارزه کردن جبر هستی توده کارگر است اما این مبارزه می تواند شکلهای متنوع، مطالبات متفاوت، راهبردهای مختلف، راهکارهای متمایز احراز کند. راه سازش، تسلیم، تمکین پیش گیرد یا شیرازه وجود وحوش سرمایه دار را دچار زلزله سازد. 200 ماهیگیر انزلی در شروع کارگر شدن مالکیت صاحبان شیلات را به رگبار تعرض بستند، همان زمان کارگران چاپ ساختن سندیکا و چانه زنی با کارفرمایان را سقف انتظار خود کردند. تاریخ جنبش کارگری جهانی مالا مال از این تعارضات است. کارگران انگلیسی نیمه اول قرن نوزدهم، اعتراض سیاسی به دولت را اوج کارزار دیدند، کارگران لیون بمب نفرت از سرمایه را سر ماشین ها ریختند. وقتی اعتصاب شکنی قاره اروپا را از زشتی می آکند، کارگران انگلیسی برای حمایت از همزنجیران لهستانی، بیرق انترناسیونال افراشتند، در سالهای قبل این رخدادها، شاهد قیام چومبی، مبارزات کارگران «مولهاوزن»، چارتیست ها و موارد مشابه بودیم، در حالی که بیشترین جمعیت کارگر روز دنیا در همه این دوره ها، اعتصاب ارام درون مراکز کار یا حتی جوش آوردن دیگ بخشایش کارفرمایان را طریق عقلانی بهبود معاش می دیدند!! قهری بودن مبارزه متضمن سنگوارگی قهری آن، در یک ریل واحد نیست، تعارض و تضاد رویکردها، سازشکاری، سرمایه آویزی، ضدیت با بردگی مزدی، سرمایه ستیزی در آن اجتناب ناپذیر است. با قبول این واقعیت، اولین، بارزترین استنتاج آن است که غلطیدن جنبش کارگری به سندیکالیسم، سوسیال دموکراسی، امپریالیسم ستیزی خلقی، کمونیسم کار مزدی، دموکراسی، تعیین سرنوشت ناسیونالیستی، اصلاح طلبی، «آزادیخواهی»!! رفاه جوئی، عدالت طلبی سرمایه آویز، امر مقدر این جنبش نبوده است. هیچ تقدیری از آسمان نازل یا از زمین پمپاژ نشده که توده کارگر باید شالوده مبارزه برای معاش، رفاه، دارو، درمان، آزادی، حقوق انسانی، تبعیض ستیزی، خوراک، مسکن، امنیت، محیط زندگی سالم را با عزیمت از همیشه کارگر ماندن، برده مزدی زیستن، فروشنده نیروی بودن آغاز کند و به فرجام رساند!! چنین باور، پندار، ایدئولوژی، منظر تیره شناخت فقط از سرمایه، از سرشت رابطه تولید اضافه ارزش، از فرایند فکر آفرینی کار مزدی می جوشد. در همین راستا دانشوران، راهبران، نظریه پردازان، جلوداران رویکردهای قرن بیستمی جنبش کارگری جهانی، بورژوا یا کارگر، زیر هر بیرق آن نموده اند که سرمایه خواسته است. نسخه های پیچیده سرمایه برای طبقه کارگر، برای کفن و دفن جنبش کارگری در گورستان ماندگارسازی سرمایه داری را خوردند شعور، شناخت، روند اعتراض، اعتصاب، مبارزه، قیام، انقلاب توده های کارگر کرده اند. فروش نیروی کار در دوره معین تاریخی، دوره انکشاف و ماقبل تسلط اقتصادی، سیاسی سرمایه داری، امر قهری زندگی کارگر بود، در این حرفی نیست، اما کارگران از همان روز آغاز مبارزه، مقاومت، صف ارائی، می توانستند، این ظرفیت را داشتند که سرنوشت کار و تولیدشان را موضوع کارزار، میدان مضاف، کانون

تقابل، تخاصم سازند. این امکان و توان را داشتند که بگویند: فروشنده نیروی کارند اما فروش نیروی کار تقدیر زندگیشان نیست، استیلاي ضد بشري سرمايه بر سرنوشت کار و توليدشان را بر نمی تابند، قانونگزاری ضد انسانی سرمايه داران را با قدرت طبقه خود به چالش می کشند، فريب دموکراسی را نمی خورند، از پارلمانتريسم بيزارند و پارلمان را باروی قدرت سرمايه می بينند، دولت را سرمايه سياست و حاکميت شده می شناسند و با آن می جنگند. آیا شعور، آگاهی کارگران برای دوره های معینی از تاريخ سرمايه داری یا کل این تاريخ سياه، کفاف ایفای چنین نقشی را نمی داد؟!، آیا دانش، بینش اتخاذ این رویکرد، این ریل مبارزه، باید از سراچه شعور «دانشوران طبقات دارا»، از مغز «اسوه های واسطه غیب و شهود» می جوشید و دشت بایر ذهن کارگران را آبیاری می کرد؟؟!!، آیا جنبش کارگری فسیل سترونی بود که فقط با این معجزات، دعاها، ثناها، به تکان می آمد؟؟!! چنین تصویری شایسته طلاب سنگواره حجره نشین حوزه های علمیه اسلامی یا کنیسه ها، کلیسه های قرون وسطی است. اما طنز تاریخ است که آنچه روزی قدیسین کلیسا، ارباب عمامه به ذهن انسانها تزریق نمودند از اواخر سده نوزدهم به بعد، بنمایه آموزش سوسیال دموکراسی، کمونیسم اردوگاهی شد و هر روز بیش از روز پیش شاخ و برگ کشید. قصد بازخوانی کارنامه رفرمیسم، در شکلهای مختلف مسالمت آمیز، میلیتانتش را نداریم. خون و بن سخن آن است که توده کارگر در هر دوره از مبارزاتش این پتانسیل را داشت که تسلط سرمايه بر سرنوشت کار و تولید، حکمرانی سرمايه بر زندگی خود را موضوع جدال سازد، کارزار بهبود معاش، دارو، درمان، سرپناه، شرائط کار، محیط زندگی، حقوق انسانی، آزادی، اختیار، انتخابش را ضد سرمايه داری، شورائی، آگاهانه و استخواندار نماید. جنبش کارگری نیروی نامیه این جهتگیری را دارا بوده است. نه فقط این امکان، این هسته رویش ضد بردگی مزدی را در تار و پود هستی اجتماعی خود، جاری داشت که در سده های نخست میداناری، در حدی چشمگیر به نمایش هم نهاده است. بالاتر به مواردی اشاره کردیم، در اسناد، نوشته های دیگر، کم یا بیش به گزارش مشروح تر و مفصل تر آنها نیز پرداخته ایم.

یک فاجعه انسانی تاریخ آن است که جنبش کارگری هر چه از گذشته دور خود فاصله گرفته است، هر چه دوره های شروع پیدایش خود را به سوی زمان حال بیشتر پشت سر نهاده است، به ویژه از سالهای پایان سده نوزدهم به این طرف، بار ضد سرمايه داری خود، سرمايه ستیزی طبقاتی رادیکالش را کاهش داده و تسلیم اختاپوس بردگی مزدی کرده است !! این شوم ترین فاجعه تاریخ زندگی بشر است و ریشه آن را باید در پیچ و خم، چگونگی، نوع مواجهه توده های کارگر با نظام سرمايه داری در طول تاریخ جستجو نمود. پیش تر تصریح کردیم که هر چه سرمايه داری بیشتر انکشاف یافت، طبقه کارگر ژرف تر مسخر این انکشاف شد، هر چه سرمايه اتوماسیون تر، ربات آگین تر، بارآورتر شد، طبقه کارگر مفلوک تر پیچ و مهره چرخه ارزش افزائی سرمايه داری گردید. هر چه سرمايه دانشمندتر شد، کارگر ابله تر در فرارسته های فکری، آموزشهای ایدئولوژیک، اقتصاد سیاسی سرمايه فسیل شد. هر چه سرمايه قانونگذارتر گردید، کارگر عمیق تر خود را به قانون ارزش سرمايه آویخت. هر سرمايه دولت مدارتر گردید، کارگران وخیم تر، حقیرتر آلت فعل بدون اراده سرمايه شدند. هر چه سرمايه سازمانیافته تر، استخواندارتر شد، کارگر سهمناکتر در چرخه نظم سرمايه خاکسپاری گردید. این رمز بقا، سرشت سرمايه داری بود که چنین کند. نظام سرمايه داری قدرت و ظرفیت انجام این کار را داشت، به همان گونه که طبقه کارگر نیز قدرت چالش، توان مقابله پیروز با این تهاجم طاعونی مغول وار، «هون» آئین را داشت. فاجعه اینجا است که اولی توانست و دومی از به کارگیری توان خود دوری جست. جهان روز آینه تمام نمای بهره گیری دانشورانه، آگاهانه، موفق یک طرف از ظرفیت ها، تواناییهایش و بلاهت، استیصال دیگری از هر میزان بالفعل ساختن قدرت لایتناهی رهائی آفرین کارزارش است. برای اینکه دومی به سرنوشت حاضر خود محکوم نمی شد راهی نداشت جز آنکه در طول زمان، نسل بعد نسل، بر سر سرنوشت کار، زندگی، تولیدش با سرمايه بجنگد، در مبارزه برای معاش،

رفاه، درمان، مسکن، آزادی، حقوق انسانی، علیه آپارتاید جنسیتی این سنگر را توفنده و مشتعل می کرد، فریب دموکراسی را نمی خورد، به پارلمانناریسم نمی آویخت، اسیر هیاهوی مبارزه مدنی نمی شد، به جای این ها قدرت پیکارش را وارد میدان می ساخت، این قدرت را پرخروش تر، آگاه تر، دانشمندتر می کرد، دانش جنگیدن خود را افزون می می نمود، حصار مسدود مراکز کار را خرد می کرد، بیرق طبقه کارگر، درفش انترناسیونالیسم ضد کار مزدی می افراشت، شورائی و ضد سرمایه داری خود را سازمان می داد، نیروی مولده نوین در حال مشق قدرت، استخوانبندی، آگاهی، بلوغ برای تسویه حساب فرجامین با سرمایه داری، شکافتن سقف عینیت مستولی، استقرار جامعه آزاد انسانی بدون استثمار، دولت، کار مزدی می گردید. اگر این راه را پیش می گرفت، بر ساحل وضع حاضر لنگر نمی کشید. بشریت کارگر اگر بخواهد به جهمی رعب انگیزتر نغلطد باید گذشته تاریکش را نقد پراکسیس نماید. این نقد را جنبش سازمان یافته شورائی سراسری ضد سرمایه داری سازد.

رویکرد لغو کار مزدی

آنچه در طول چند دهه اخیر زیر عنوان بالا ابراز هستی کرده است تا لحظه حاضر نشانی، تصویری از شکل گیری استخواندار، زنده، شکوفا و پراکسیس رویکرد ضد کار مزدی، در جنبش کارگری هیچ شهر، کشور ندارد. باید صادق بود و این واقعیت را همه جا، به هر مناسبت، هر چه زلال تر، بی دریغ تر با هر شمار توده کارگر در میان نهاد، رسم ما و هویت طبقاتی ضد سرمایه داری ماست که این گونه باشیم و چنین کنیم، در این جای حرفی نیست. این رویکرد اما در این سه دهه و نیم، در نقد ریشه کاو ضد کار مزدی رویکردهای سرمایه آویز مستولی بر جنبش کارگری جهانی در طول قرن بیستم و دنیای روز، گامهای مهمی برداشته است. آنچه در این گذر انجام داده است نیاز حیاتی، اساسی، لازم جنبش کارگری برای عبور از راهبردهای سرمایه سرشت مستولی و چیدن سنگ بنای کارزار ضد سرمایه داری بوده است. رویکرد لغو کار مزدی این کار را تا حدی پیش برده است، این نقش را ایفا کرده است، تا این جای کار شاید مجاز باشد کارنامه مساعی جمعی خود را مورد رضایت بیند اما این تلاش، در این حد، با همه میرمیت، ضرورت، اهمیتش همان گونه که گفته شد تجلی هیچ میزان شکل گیری حتی نطفه بندی روینده کارزار زنده ضد سرمایه داری نیست. این رویکرد در هیچ حوزه یا قلمرو پیکار طبقه کارگر شاهد اثرگذاری پراکسیس، طبقاتی نبوده است، در هیچ اعتصاب کارگری قادر به جایگزینی رفرمیسم با سرمایه ستیزی رادیکال نشده است، هیچ بخش وسیع کارگران را در هیچ کجا با خود همراه، همگام نکرده است. در هیچ عرصه کارزار توده کارگر، اندرونی و فعال، مؤثر نشده است. در کاهش دموکراسی آویزی توده کار موفقیتی به دست نیآورده است، انحلال نسل جوان طبقه کارگر در جنبش های مدنی سرمایه آویز را تقلیل نداده است. بر مبارزات و کمپین های کارگری ضد نسل کشی، ضد بشرسوزی در فلسطین، ضد آپارتاید جنسیتی، تبعیض ستیزی، کمترین بارقه جهتگیری ضد سرمایه داری نتابیده و تأثیری نگذاشته است.

سد اساسی سر راه این رویکرد، همان گذشته تاریک انجماد، انحلال جنبش کارگری در راه حل ها، افق ها، استراتژی، تشکل یابی نسخه پیچی بورژوازی به ویژه اپوزیسیونهای چپ نمای این طبقه است. این گذشته اگر در اعصار دور توسط اتحادیه ها، سندیکاسازان، احزاب نمایندگی و بر جنبش کارگری تحمیل می شد، اکنون دیری است که اندرونی، گردش خون، سیستم تنفسی کارگران و بالاخص فعالان توخالی و پرمدعای آنها شده است. کارگران ضد کار مزدی، همه جا، در هر خانه، کارخانه، اجتماع، راپیمائی کارگری، این گذشته را دیدار می کنند. با آن وارد نجوا می شوند، نقدش می نمایند، رفیقانه، انسانی، غرق و داد طبقاتی، همدردی کارگری با وراث پاسدارش به گفتگو می نشینند، آخرین مساعی خود را به کار می گیرند تا این همزنجیران را به گسست رادیکال از رویکرد، راهکارهای پیشین متقاعد سازند، در مبارزه طبقاتی

ضد بردگی مزدی همراه کنند اما آنچه جائی نرسیده است، فریاد، نقد، استدلال، تحلیل، بازخوانی انقلابی تاریخ و آنچه گوشخراش، تکان دهنده، حیرت آور شنود شده است تکرار ملال آور این عبارت است که: «حرفها خوبند اما شدنی نیستند»!! از آن بدتر: «آری باید با سرمایه داری مبارزه نمود، حتی نابودش ساخت، اما کارگران مجبورند برای معاش و دارو و درمان و مسکن و پوشاک و آزادی و حقوق اولیه انسانی نیز مبارزه نمایند»!!

شگفتنا!! برای «تحریر» هم مرزی است اما آنچه سرمایه، بورژوازی، فعالان کارگر دلباخته آموزش های سرمایه داری در طول تاریخ بر سر میلیاردها کارگر دنیا، چند ده میلیون کارگر ایرانی فرو ریخته اند، چنان معجونی ساخته که حیرت ناشی از مشاهده اش اهل تمکین به مرز و محدوده نمی باشد. ارودی اسوه ها، فیلسوف ها، اقتصاددانان، رهبران، نظریه پردازان پرولتاریا روز روشن، القاء می کنند که: گرسنگی، بی سرپناهی، بی آبی، محرومیت از دارو و درمان، آلودگیهای زیست محیطی، مسمومیت شیمیائی آب، غذا، لباس، زمین، دریا، تبعیضات جنسیتی، کودک آزاری، اجبار فروش کودک و اندام بدن، کشتار آزادیها، سلاخی حقوق اولیه انسانی، هیچ کدام ربطی به بودن و نبودن سرمایه داری ندارد!! چالش آنها نیازمند مبارزه علیه بردگی مزدی نیست!! برای رفع و دفع این مصیبت ها باید راه آرایش، پیرایش، اصلاح سرمایه داری را پیش گرفت!! الگوهای حکومتی بردگی مزدی را تغییر داد!!، دموکراسی را جای دیکتاتوری نشاندد!!، رژیم ستمگر را از اریکه قدرت به زیر کشید و دولت «مردمی» پای بند آزادی، حقوق بشر را سر کار آورد!!، نالایقان را معزول و لایقان را انتخاب نمود!! در یک کلام، به عنوان جمعبست این روضه ها، موعظه ها باید سرمایه داری را «انسانی»!!، «عدالانه»!! مآمن «آزادی»!!، «حقوق بشر»!!، مدرنیسم، سکولاریسم و برابری جنسیتی نمود!! بنمایه زلال حرف جماعت چیزی فراتر از این نیست، آنها دانا یا نادان، فریبکار یا خودفریب عبارت دیگری را پوشش باور خود می سازند، این که گویا نابودی بردگی مزدی را باور دارند اما این کار زود است!! و حالا، حالاها اتوپیک است!! دوگانه اعتقادی «معاش و معاد»!!، «دنیا و عقبی»!!، که سلاح دست استثمارگران، حاکمان، نظامهای مبتنی بر استثمار علیه استثمارشوندگان بوده است. این گذشته با تمامی قوا راه کارزار زلال ضد بردگی مزدی را سد می سازد. این راه دشوار است اما تنها راه رهائی پیش روی بشر است. باید آن را پیمود، سدها را شکست، موانع را از پیش پا برداشت. باید با جوانان، زنان، مردان توده همزنجیر وارد گفتگو شد، در ژرفنای زندگی روزمره، در بطن کار و پیکار، در عمق اعتصابات، اعتراضات، به آنها نشان داد که مبارزه برای معاش، رفاه، مسکن، بهداشت، درمان، آموزش، آزادی، حقوق انسانی، علیه آپارتاید جنسیتی، کار کودک، آلودگیهای زیست محیطی، کار خانگی، دیکتاتوری با مبارزه علیه اساس هستی سرمایه داری نه فقط «دوگانه معاش و معاد»!! نیستند که هر گونه تفکیک آنها، رفر میسم مطلق، سقوط به ورطه اصلاح طلبی فریب آمیز است. سرمایه داری است که شش میلیارد سکنه کارگر را از کار خود جدا کرده است، آنها را از دخالت در تعیین سرنوشت کار، تولید، زندگی خود ساقط ساخته است، نانشان را سنگ نموده است. جهان روز را کوره انسان سوزی، نسل کشی کرده است، محیط زندگی بشر را مسموم و مرگبار، همه جا را جنگ، زرادخانه تسلیحاتی ساخته است. کره خاکی را از سرمایه اشباع و کار ساکنان کره را «وقف خاص» تولید سود مورد نیاز بازتولید سرمایه ها نموده است، جائی برای زنده ماندن و نفس کشیدن باقی نگذاشته است. سخن از مبارزه برای معاش، رفاه، حقوق، آزادی، زنده ماندن، بدون اینکه لحظه، لحظه، گام به گام این مبارزه، تجلی ستیز آگاه انقلابی و رادیکال علیه بنیاد هستی سرمایه داری باشد کثیف ترین دروغ تاریخ است.